

توهم برابری طلبی

نویسنده: رضا جاسکی

جنبش زن-زندگی-آزادی به عنوان وارث جنبش‌های کوچک و بزرگ قبلی به خوبی توانست اوج بی‌عدالتی در ایران را نشان دهد و پشتیبانی جمع‌گفتری از شخصیت‌های مشهور جهانی، دولت‌ها، احزاب، اتحادیه‌ها و دیگر سازمان‌های مدنی خارجی را نسبت به مبارزه شجاعانه مردم جلب کند، که خود مایه دلگرمی فراوان همه فرزندان این کشور بود. با این حال، در میان حمایت‌گران جنبش دموکراتیک مزبور خیل وسیعی از مسیحیان بنیادگرا تا احزاب ماوراراست در کنار نیروهای چپ‌گرا و لیبرال قرار گرفتند. پرسشی که برای بسیاری مطرح می‌شود این است که چرا جمهوری اسلامی موفق شده است به لحاظ سیاسی طیف بسیار متنقضی را بر علیه خود متحد کند؟

مسلمانان در کشورهای غربی برخی از احزاب سیاسی و سیاستمداران بسته به منافع آنی سیاسی خود و یا به خاطر تبعیت از افکار همیشه از این یا آن جنبش خارجی حمایت می‌کنند، گاه بدون آن که واقعاً به آن اعتقاد داشته باشند، احزاب و شخصیت‌های محافظه‌کار خارجی اعم از مذهبی و غیرمذهبی «طرفدار انقلاب زنانه ایران» شدند در حالی جنبش زنان در کشور خود این احزاب، به خاطر سیاست‌های ضدزنانه آنها بیشترین خطر را درست از سوی همان احزاب حس می‌کنند. یکی از این افراد چارلی ویمرز نماینده حزب دموکرات‌های سوئد در اتحادیه اروپا است که بارها در اتحادیه اروپا بر علیه جمهوری اسلامی سخن گفته است از جمله نه در سال گذشته بلکه در سال ۲۰۱۹ در اتحادیه اروپا گفت «ما اروپایی‌ها از صمیم قلب به مردم شجاع ایران می‌پیوندیم و فریاد می‌زنیم جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم» (استکهلمیان، ۲۰۲۲). ویمرز در تظاهرات‌های ضد جمهوری اسلامی فعالانه شرکت کرد او حتی از سوی دولت ایران مورد تحریم قرار گرفت. حزب محافظه‌کار افراطی دموکرات‌های سوئد که سیاست اصلی‌اش بر پایه مخالفت با مهاجرین قرار دارد، دو نماینده ایرانی‌تبار - از ۷۳ نماینده - در پارلمان این کشور دارد. یکی از آنها رشید فریور که سال ۲۰۰۵ به خاطر امکان تحصیل رایگان در دانشگاه‌های سوئد در ابتدای این قرن به سوئد آمد، خود را چنین معرفی می‌کند «یک ایرانی که در سوئد زندگی می‌کند و نمی‌خواهد ببیند سوئد توسط سوسیالیست‌ها و اسلام‌گرایان به ایران امروزی تبدیل شود. علاقمند به تکنولوژی و خودرو» (استکهلمیان، ۲۰۲۲). غافل از آن که اگر در گذشته دموکرات‌های سوئد بر سر کار بودند، هرگز پای افرادی چون او به سوئد نمی‌رسید.

نکته مرکزی این نوشته کنکاش در مورد رابطه محافظه‌کاری و برابری‌طلبی است. مسلماً می‌توان به دلایل مختلفی مخالف جمهوری اسلامی بود، اما آیا می‌توان محافظه‌کار بود و همه آرمان‌های جنبش زن-زندگی-آزادی را به آغوش کشید؟ در این نوشته منحصرأ به محافظه‌کاری مذهبی پرداخته می‌شود.

اگر پذیرفته شود که یکی از خواسته‌های اصلی جنبش زن-زندگی-آزادی برابری زن و مرد در سطوح مختلف حقوقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است، آن گاه با تکیه بر آموزه‌های دینی در عرصه عمومی نمی‌توان به چنین هدفی نائل شد. حتی اگر پسااسلامگرایان اخلاق‌گرا که مخالف «حبس دیدن در چارچوب ایدئولوژی» هستند، قدرت را به دست گیرند به عبارت دیگر قوانین شریعت از عرصه حقوقی بیرون رانده شوند اما روح اسلام در قانون اساسی حضور خود را حفظ کند، باز برابری زن و مرد در عرصه عمومی میسر نیست. (نک به دو مقاله این قلم در مورد حجاب). اما این فقط مربوط به اسلام نیست و شامل مذاهب بزرگ دیگر مثلاً مسیحیت نیز می‌شود. برخی معتقدند که یکی از دلایل مشکلات جامعه ایران، شکست اصلاحات عمیق دینی در مذهب شیعه است. اگر اصلاح‌گرایان دینی همان موفقیتی را که هم‌قطاران‌شان در مسیحیت کسب کردند، به دست می‌آوردند، آنگاه برابری زن و مرد در بسیاری از عرصه‌ها، به ویژه اگر عرصه اقتصادی کنار گذاشته شود، میسر می‌شد. آنها فراموش می‌کنند که برابری حقوقی موجود در غرب نه به خاطر اصلاحات دینی بلکه نتیجه خروج دین از عرصه عمومی به طور کامل بوده است. مسلماً اصلاحات دینی اهمیت زیادی در دستاوردهای جوامع غربی مسیحی داشته است، اما رشد سکولاریسم نتیجه مبارزه با دین در عرصه عمومی در هر شکل آن اعم از ارتدکس و رفرمیست بود. در این نوشته بر تلاش‌های متفاوت نیروهای مذهبی مسیحی در شکل پروتستانتیسم انجیلی، پروتستانتیسم نسبتاً لیبرال، کاتولیسم و الهیات آزادی‌بخش برای دمیدن روح اخلاق دینی در کالبد عرصه عمومی در سه کشور جداگانه تامل می‌شود. بین اسلام سیاسی ایرانی و مسیحیت سیاسی دریایی اختلاف وجود دارد اما وجود این دریا نباید مانع دیدن اشتراکات آنها شود. کوشش نیروهای مذهبی در سه کشور ایالات متحده آمریکا، سوئد و نیکاراگوئه می‌تواند عبرت‌انگیز باشد. اختلافات و شباهت‌های ایران و نیکاراگوئه که به طور تقریباً همزمان از طریق استقرار دول انقلابی تغییرات وسیعی را در جامعه رقم زدند، اهمیت ویژه‌ای دارد. اما به این موضوع فقط از زاویه بسیار محدود این نوشته نگاه می‌شود.

پیش از آغاز

در اینجا لازم است بر یک نکته مرکزی این نوشته تامل نمود. درگیری دولت و روحانیت (ایران) و یا دولت و کلیسا در تاریخ معاصر همیشه یک موضوع جذاب برای پژوهشگران اجتماعی و سیاسی بوده است. برای چپ‌گرایان همیشه این درگیری از جهت تعیین راهبردهای سیاسی اهمیت ویژه‌ای داشته است. در میان چپ‌گرایان بحث بر سر مخالفت «روحانیت مبارز» با رژیم شاه، و نیز «روحانیت مترقی» با

رژیم ولایت فقیه همچنان جریان دارد. اما باید به خاطر داشت، در سال ۱۳۴۱ وقتی که در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، به زنان حق رای داده شد و شرط مسلمان بودن و سوگند خوردن به قرآن حذف شد، نه فقط خمینی بلکه تمامی فقهاء از بزرگ و کوچک با آن مخالفت کردند. (جاسکی، ۱۴۰۱)

همزمان با اصلاحات ارضی و رشد تدریجی اسلام‌گرایی در ایران، با افزایش نابرابری‌ها در سطوح مختلف کشورهای آمریکای لاتین، رشد هیات آزادی‌بخش در آنجا شتاب بیشتری کرد. جنبش هیات آزادی‌بخش پس از شورای دوم واتیکان - که گاه واتیکان دوم نیز خوانده می‌شود - فراهم شد. این هیات تاکید زیادی بر «عدالت در جهان» نمود. در آمریکای لاتین این فقط کاتولیک‌های رادیکال نبودند که به این جنبش پیوستند، بلکه برخی از پروتستان‌ها نیز به پیام عدالت لبیک گفتند. تا آنجا که استفاده از برخی از اصطلاحات مارکسیستی در هیات آزادی‌بخش موجبات نارضایتی سران واتیکان را فراهم ساخت. نکته آن که، این فقط علی شریعتی نبود که متأثر از روشنفکران مارکسیست، تلاش داشت اسلام سیاسی خود را با برخی از آموزه‌های مارکسیستی مطابقت دهد، بلکه چنین سیری در آمریکای لاتین زودتر از ایران آغاز شده بود. حال، برای تحلیل عملکرد کلیسا در آمریکای لاتین نظرات متفاوتی مطرح شده که لازم است مورد توجه چپ‌گرایان ایرانی نیز قرار گیرد. می‌توان نظرات مطرح شده در رابطه با رابطه دولت و کلیسا را چنین خلاصه کرد. اول، نظری که معتقد است نهاد کلیسای کاتولیک یک نهاد بسیار قدیمی و مانند هر نهاد بوروکراتیک دیگری مایل به دفاع از منافع و امتیازات خود در برابر دولت است. گاه دفاع از این منافع ممکن است اشکال خشونت‌آمیزی به خود گیرد. این دیدگاه را می‌توان نهادگرا نامید.

مشکل این نظر آن است که نمی‌تواند توضیح دهد چرا کلیسا و یا بخش‌هایی از آن، تحت شرایط کاملاً ریسک‌آمیزی در مقابل دولت می‌ایستد. مثلاً، چرا در نیکاراگوئه کلیسا با وجود روابط حسنه با سوموزا در اواخر دهه ۱۹۷۰ از انقلابیون چپ‌گرا حمایت کرد؟ این کاملاً درست است که سوموزا تلاش داشت کلیسا را از صحنه سیاسی - هر چند به شکل پوشیده - به در کند. اما آیا حمایت از انقلاب بر علیه سوموزا و پیامدهای آن می‌تواند متناسب با تز یاد شده باشد؟ چرا روحانیت محافظه‌کار ایران به جریان انقلاب پیوست؟ چرا بخشی از روحانیت امروز مخالف حکومت دینی کنونی است؟

نظر دوم، به شکاف و تقابل دولت و کلیسا باید از جنبه اندیشه‌پردازی و فکری نگاه کرد. با تکیه بر ایمان، ماموریت کلیسا از سوی خدا، و نقش این نهاد در جامعه می‌توان قیام کلیسا بر علیه دیکتاتورهایی چون سوموزا را توضیح داد. بر اساس این تئوری مخالفت کلیسا در نیکاراگوئه قبل از هر چیز وابسته به طرز تفکر مقامات کلیسا در دوران سوموزا بود. این روحانیون مترقی یا ارتجاعی هستند که کلیسا را به سمت چپ یا راست هدایت می‌کنند. در ایران نیز این خمینی بود که به عنوان «یک نیروی مترقی» در «مقابل استبداد» ایستاد. با دلایلی مشابه این تز، احزابی چون حزب توده یا بسیاری از لیبرال‌ها به قانون اساسی متکی بر ولایت فقیه، فقط به خاطر خمینی رای دادند. در مقابل این تئوری که همه چیز را به افراد وابسته

می‌کند، باید این نکته را مورد توجه قرار داد: چگونه این «نیروهای مترقی» روحانی، سلسله مراتب دینی عقب‌افتاده را در یک جامعه متکثر و دموکراتیک توجیه می‌کنند؟ چگونه همان «افراد مترقی» به نیروهای ارتجاعی تحت شرایط دیگری بدل می‌شوند؟ چگونه فردی مانند خامنه‌ای که زمانی به عنوان «یک روحانی مترقی روشنفکر» تلقی می‌شد، ناگهان مبدل به «مظهر شر» در جامعه گشت؟ [۱]

نظر سوم که در این نوشته بر آن تاکید می‌شود، را فرانسس هاگوپیان در مورد اهداف مختلف کلیسا در آمریکای لاتین فرمولبندی کرده است. هدف اول رهبران کاتولیک، دفاع از منافع نهاد کلیسا برای حفظ دین کاتولیک به عنوان دین مسلط در آمریکای لاتین است. این دغدغه اصلی است. هدف دوم کلیسا، حفظ نفوذ خود در حوزه مسائل اخلاقی و خانوادگی، و مسائل مرگ و زندگی است. بنابراین کلیسا مایل است در حوزه عمومی دخالت فعال داشته باشد. هدف سوم، کلیسا بر عدالت و صلح اجتماعی در آمریکای لاتین تاکید دارد و اگر مایل به دفاع از دکتترین اجتماعی خود باشد مجبور است بر کاهش فقر پافشاری کند. حال معضل کلیسا از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که همه این اهداف را نمی‌توان به طور همزمان به اجرا گذاشت. احزاب سیاسی موجود به ویژه در کشورهای دموکراتیک ممکن است بتوانند این یا آن خواسته را برآورده سازند، اما نمی‌توانند در عمل همه آنها را به اجرا گذارند. (هاگوپیان، ۲۰۰۸)

به طور مشابه می‌توان گفت که نهاد روحانیت برای رسیدن به اهداف یاد شده به سمت اسلام سیاسی کشیده شد. اسلام سیاسی تلاشی برای باز کردن یک گره کور بود. «حکومت اسلامی» پاسخ روحانیت رادیکال در ایران برای رسیدن به اهداف مشابهی بود، و به تدریج بقیه روحانیت نیز آن راه‌حل را پذیرفت. این پاسخ در عمل و با تغییر جهان شکست خورد و امروز عده‌ای را مجبور به تغییر مشی نموده است. اما اهداف اولیه باقی هستند. مسلماً عدالت مفهوم بسیار کشداری است و می‌توان در مورد حضور، غیبت و یا میزان اهمیت آن در میان اهداف یاد شده بحث نمود. ضمن آن که اسلام و سنت حکومت محمد، پیام صلح مسیح را در سایه قرار می‌دهد.

در این نوشته ابتدا به برخورد رهبران مسیحی بشارتی در ایالات متحده با حق سقط جنین زنان پرداخته می‌شود. در بخش دیگری همین موضوع در سوئد به عنوان کشوری که نیروهای سیاسی مسیحی طرفداران بسیار کمی در جامعه دارند، مورد توجه قرار می‌گیرد. در قسمت آخر به روند چرخش ساندنیست‌ها در طول بیش از چهار دهه اخیر پرداخته می‌شود. تشابهات چپ‌گرایان در دو کشور و سرنوشت کاملاً متضاد آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از همین جهت مکتب بیشتری بر آن می‌شود.

«کورش عصر مدرن»

چه عاملی باعث شد که یک سیاستمدار آمریکایی که هیچ رابطه‌ای با مذهب ندارد، به «پلی‌بوی» معروف است، از به کار بردن کلمات رکبیک هیچ ابایی ندارد و زمانی که ویدئوی «بازدید هالیوود» [۲] منتشر شد کاملاً مسجل گشت که او مهمترین باورهای اخلاقی مسیحیان را زیر پا می‌گذارد، با این حال به یکی از قهرمانان مسیحیان انجیلی [۳] بدل شد؟ در این زمان پاسخ برخی از رهبران کلیسای انجیلی این بود که ترامپ «کورش عصر مدرن» است. اما رابطه ترامپ با کورش چیست؟

بعد از سقوط اورشلیم توسط نبوکدنزر پادشاه بابل در حدود ۲۶۰۰ سال پیش، یهودیان به اسارت گرفته شده را به بابل بردند. در کتاب عزرای تورات گفته می‌شود که رهبران یهود در طول اسارت به یهودیان دربند وعده می‌دادند که بزودی نجات‌دهنده‌ای خواهد آمد و آنان را از اسارت رها خواهد کرد، و متعاقب آن اورشلیم دوباره جلال و شکوه خود را باز خواهد یافت. این منجی کسی نبود جز کورش که پس از فتح بابل، اسرای یهودی را آزاد ساخت و اشیای قیمتی که از معبد به تاراج برده شده بود را نیز پس داد. در تورات ۲۳ بار نام کورش با احترام ذکر می‌گردد و از او به عنوان «ماشیاخ» به معنی مسیح یا منجی بزرگی یاد می‌شود که اورشلیم را دوباره آباد خواهد کرد. نکته اصلی آن که تورات کورش را دست بیرون‌آمده خدا بر روی زمین تلقی می‌کند.

بنا به گفته آدام کوتسکو، دین‌شناس آمریکایی که خود در یک خانواده مسیحی انجیلی تربیت شده و والدین او هنوز از فعالین مسیحیان انجیلی هستند، این قطعه از تورات در میان مسیحیان طرفدار زیادی دارد زیرا با آنکه از واژه مسیح و ناجی آزادی یهودیان فقط برای کورش استفاده شده، اما مسیحیان عیسی را منجی موعود قلمداد می‌کنند. ولی رهبران مسیحیان انجیلی چگونه دفاع از ترامپ را توجیه می‌کنند؟ برخی از آنان به داستان کورش رجوع می‌کنند و می‌گویند، یک فرمانروای بت‌پرست، مشرک و «نادان» که هیچ اعتقادی به خدای یهودیان نداشت، با این حال توانست نه تنها آنها را آزاد کرده بلکه اورشلیم را نیز به جلال گذشته بازگرداند، حال چرا ترامپ نتواند چنین کند؟ اگر پرسیده شود چرا خداوند مقتدر به قهرمانی از قوم یهود چنین ماموریتی را نداد؟ پاسخ داده می‌شود، زیرا خدا با استفاده از یک حاکم مشرک برای نجات قوم یهود عاملیت خود را نشان می‌دهد و آن این که چگونه انسان‌ها ناآگاهانه در مسیری گام برمی‌دارند که خدا تعیین نموده و این فقط نشان‌دهنده قدرت خداست. بنابراین با آن که کورش یهودی نیست عامل ناخواسته‌ای می‌شود که در اجرای نقشه الهی، تاریخ را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ترامپ نیز با آن که یک شخصیت مذهبی نیست و اهداف الهی ندارد اما می‌تواند در جهت نقشه‌های خدا عمل کند. در نتیجه با چنین تفسیری از ترامپ، وظیفه مسیحیان انجیلی فقط رای دادن به ترامپ به عنوان یک جمهوری‌خواه نیست بلکه حمایت از ترامپ بسیار فراتر از دفاع از جمهوری‌خواهی می‌رود. همه سوءرفتارهای جنسی ترامپ در گذشته قابل

بخشش است زیرا پست ریاست جمهوری وی توسط خدا ترتیب داده شده و او با وجود همه نادانی‌های خود، مجری نقشه‌های خدا است (کوئسکو، ۲۰۱۸)

از سوی دیگر، در بخش دیگری از خاورمیانه، پس از آن که ترامپ دستور انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم را اعلام کرد یکی از نهادهای آموزشی اسرائیل سکه یابودی را به نام «سکه معبد» که ترامپ و کوروش را در کنار هم نشان می‌داد منتشر نمود. نتانیاهاو در سفر خود به واشینگتن از ترامپ به عنوان «وارث معنوی کوروش» یاد کرد و ضمن اشاره به کمک کوروش در بازسازی معبد اورشلیم در بیست و پنج قرن پیش، اکنون نیز ترامپ با به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل به کار بزرگ دیگری دست زد. «آقای رئیس‌جمهور، مردم ما در طول اعصار این را به یاد خواهد آورد.» (برتون، ۲۰۱۸)

یک سال بعد مایک پومپئو، وزیر خارجه وقت آمریکا و یکی از مسیحیان انجیلی کاخ سفید، مسیح دیگری یعنی خانم مسیح علینژاد را به حضور پذیرفت و از او به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری‌اش تقدیر کرد. هدف این دیدار قبل از هر چیز پیوند دادن اعتراضات «دختران انقلاب» بر علیه حجاب اجباری در سال ۱۳۹۶ به فعالیت‌های علینژاد بود. در عین حال هدف بنیادگرایان مسیحی، از جمله پمپئو، لغو آزادی سقط جنین در آمریکا بود. هم‌زمان بسیاری از سلطنت‌طلبان ایرانی مقیم آمریکا که از طرفداران ترامپ بودند، نیز از سیاست‌های ضد زنانه ترامپ در آمریکا حمایت می‌کردند، اما در عین حال سلطنت پهلوی را «منجی» زنان ایرانی تلقی کرده و می‌کنند. این قلم در جای دیگری به رابطه طرفداران ترامپ و سلطنت پرداخته و قصد ورود به آن را در اینجا ندارد. (جاسکی، ۱۴۰۰)

اما چرا برای مسیحیان انجیلی مسئله سقط جنین اینقدر مهم شد؟ و از همه مهم‌تر چه رابطه‌ای بین دو دشمن خونی یعنی مسیحیت انجیلی و خمینیسم در ایران وجود دارد؟ دو موضوع متفاوت برای درک رابطه این دو اهمیت دارد که باید جداگانه به آنها پرداخته شود

برند در مقابل دکان

یکی از قهرمانان گمنام مسیحیان انجیلی هنری پارسونز کروول بود که در سال ۱۸۷۷ شرکت کوآکر اوتس را تاسیس کرد. او سرمایه‌داری بود که یک ایده ساده اما بسیار موثر، هدف اصلی وی در ایجاد شرکتش بود. بنا به گفته برخی از مورخین، تا قبل از او، همه هنگام خرید جو دو سر برای صبحانه خود از مغازه‌های ویژه‌ای که معروف به فروش محصولات خوب بودند خرید می‌کردند. (در ایران نیز هر کس سبزی‌فروشی یا قصابی محبوب خود را داشت و در برخی مناطق هنوز این شیوه خرید پابرجاست). آنچه که کروول انجام داد یک تغییر کوچک در این طرز فکر بود. او جو دو سر را در بسته‌های کوچکی گذاشت و آن را مهر و موم کرد و مارک خود را که یک اسباب بادی بود به آن زد. پیام او به خریداران این بود،

مهم نیست که جو دو سر را از کدام مغازه و در کدام شهر می‌خرید، مهم آن است که چه مارکی را انتخاب می‌کنید. «شرکت ما» کیفیت محصول خود را ضمانت می‌کند. «شرکت ما» به دقت هنگام خرید وظیفه خریدار را انجام می‌دهد و به دقت محصولی را از دهقانان می‌خرد که کیفیت مناسبی داشته باشند. از این رو وظیفه خریدار نه فکر کردن به محل خرید بلکه مارک محصول است. از سوی دیگر، در گذشته شهرت یک شرکت ریشه در مالک شرکت داشت، هدف کراول برداشتن این رابطه نیز بود. دیگر مهم نبود که چه کسی صاحب شرکت بود، بلکه مهم علامت تجاری شرکت بود که یک رابطه مجازی با مشتریان بوجود می‌آورد که کاملاً تخیلی بود. (سیلیمن، ۲۰۱۵)

کراول چهل سال رئیس موسسه انجیل مودی در امریکا بود که هدفش گسترش مسیحیت انجیلی در آن کشور است. کراول سعی کرد از راهبردهای مشابه تجاری در دین نیز استفاده کند. در نظر او وظیفه نهاد مودی «ایجاد اعتماد به یک محصول مذهبی خالص در بسته‌بندی معین» تحت عنوان دین اصیل بود. (همانجا) وظیفه یک مارک تجاری ایجاد یک حس اعتماد با خریداران است. برای کراول بنیادگرایی مانند یک اتیکت برای محصول تجاری بود. در طول قرن گذشته سیاست‌های دینی مسیحیان انجیلی آمریکا دچار تغییرات زیادی شده است اما این تغییرات تحت همان مارک بنیادگرایی مسیحی و اصیل عرضه می‌شوند. درست به همین خاطر بسیاری از سیاست‌های تعویض شده از نظر بسیاری به دور ماند.

در ایران تا قبل از انقلاب، شیعیان به مجتهدین مورد اعتماد خود رجوع می‌کردند. مسلماً در طول تاریخ معاصر همیشه مجتهدین بزرگ مریدان بیشتری داشتند اما نوعی «آزادی فردی» برای انتخاب علما وجود داشت. به هنگام انقلاب حزب توده سعی نمود یک مارک تجاری به نام «خط امام» ایجاد کند که از نظر رهبری وقت حزب ویژگی ضدامپریالیستی، ضد سلطنتی و عدالت‌خواهی داشت. این مارک کاملاً تخیلی بود و به گفته ایرج اسکندری «خط امام مثل تصویر یک جارختی بر دیوار بود که کیانوری و سران حزب توده تلاش می‌کردند لباس‌های خود را به آن آویزان کنند.» (حیدریان، ۱۳۹۰). اما این محصول خیالی طرفداران زیادی داشت. «دانشجویان پیرو خط امام»، «مجمع نیروهای خط امام»، «مجمع طلاب خط امام»، «فراکسیون خط امام»... همه زیر چتری به نام خط امام قرار گرفتند. برند امام برای آنان بر دو عنصر «اسلامی» و «رادیکال» که در آن موقع «انقلابی» تلقی می‌شد منکی بود. اما هدف اصلی جمهوری اسلامی و رهبر آن ایجاد یک مارک تجاری به نام ولایت فقیه بود. هر آنچه که مهر ولایت فقیه را داشت «کیفیت اسلامی» آن تضمین می‌شد. مهم نبود که محتوی درونی آن چه باشد، مهم نبود که این مهر توسط خمینی، خامنه‌ای یا هر فرد دیگری زده می‌شد. اصل خود مهر ولی فقیه بود. برای همین بود که خمینی گفت «حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است... یک جانبه لغو کند، می‌تواند هر امری را، چه عبادی و چه غیر عبادی است... جلوگیری کند» (خمینی، صحیفه نور جلد ۲۰، ص ۱۷۰)

بنابراین هم «بنیادگرایی» مسیحیان انجیلی و هم «اسلام ناب محمدی» یک مارک تجاری هستند که بر سیاست‌های معینی زده می‌شوند. البته در این باره نباید غلو کرد. همچنان که کراول نمی‌توانست گندم را به جای جو دو سر بفروشد، به همان ترتیب ولی فقیه نیز نمی‌تواند بر هر چیزی مهر اسلامی بودن زند. وابسته به شرایط و نحوه بسته‌بندی، جرع و تعدیل تا حد معینی مجاز است. مسلماً هر شرکتی می‌تواند به دلایل کاملاً قابل‌قبول فروش محصولی را به پایان رساند و محصول جدیدی به بازار عرضه کند اما درست در چنین لحظاتی است که اعتماد عده زیادی از شرکت مزبور سلب می‌شود، در عوض ممکن است خریداران جدیدی ظهور کنند.

باری، این ایده‌ها طرز رفتار رهبران مسیحیان انجیلی را تغییر داد. در ایران نیز اگر چه همچنان مجتهدین متعددی وجود دارند اما با توجه به قدرت انحصاری ولی‌فقیه و تبلیغات دولتی، بسیاری از آنها اعتبار گذشته خود را از دست دادند. از سوی دیگر با تغییرات اجتماعی در درون کشور کم‌کم اهمیت رهبران دینی در میان بخش بزرگی از جامعه از دست رفت. نکته دیگر آن که در ایران ولی فقیه به خاطر قدرت انحصاری و دولتی از موقعیت بسیار زیادی برخوردار است، در حالی که بنیادگرایان مسیحی سعی کردند به اشکال متفاوتی قدرت دولتی را تحت تاثیر قرار دهند.

جنبش ضد سقط جنین

در سال ۱۹۶۸ پاپ پل ششم سقط جنین و هرگونه کنترل موالید را نادرست اعلام کرد. از همین رو رهبران مذهبی کاتولیک در امریکا نیروی خود را صرف مبارزه با سقط جنین کردند. اما اکثریت بنیادگرایان مسیحی موضع بینابینی انتخاب نمودند. در سال ۱۹۷۱ باتیست‌های جنوبی اعلام کردند که برای قانونی کردن سقط جنین در موارد «تجاوز جنسی، زنا یا محارم» تلاش خواهند کرد. هنگام اعلام حکم رو علیه وید [۴] در سال ۱۹۷۳ یکی از رهبران بپتیست‌ها رضایت خود را از حکم اعلام نمود و از جمله گفت «برای من پس از آن که بچه متولد شد... به یک فرد بدل می‌شود.» (رامبرگر، ۲۰۲۲) بنابراین برای اکثر آنها مسئله سقط جنین اهمیت زیادی نداشت و نیروی اصلی مخالف را کاتولیک‌ها تشکیل می‌دادند. اما چرا آنها تغییر موضع دادند؟

باید توجه داشت که در مقاطع مختلف تاریخی همگرایی و تفرقه بین بنیادگرایی و انجیل‌گرایی وجود داشته است. در اوایل دهه ۱۹۴۰ اولین انشعاب بین بنیادگرایان و انجیل‌گرایان صورت گرفت. در این دوران با گسترش مدرنیسم میلیون‌ها نفر از مناطق روستایی به شهرها هجوم آوردند، در طول جنگ دوم جهانی نیز زنان بیشتری به نیروی کار پیوستند. در این زمان انجیل‌گرایان به این نتیجه رسیدند برای آن که در جامعه منزوی نشوند باید خود را با فرهنگ مدرن تطبیق دهند. در مقابل بنیادگرایان از جدایی‌طلبی و جلوگیری از تغییر فرهنگ مردم حمایت کردند، در نتیجه در این دوران بتدریج انجیل‌گرایان محبوبیت

بیشتری در مقابل بنیادگرایان یافتند. بعدها اختلافات این دو جناح در عرصه‌های دیگری از جمله در رابطه با جنبش حقوق مدنی گسترش یافت.

یکی دیگر از عوامل رشد نفوذ سیاسی مسیحیان انجیلی تغییرات جمعیتی پس از جنگ بود. عده زیادی از سربازانی که پس از جنگ جهانی دوم برگشته بودند در صنایع نظامی ایالت‌های جنوبی مشغول به کار شدند. آنها خواهان ارتش قوی و افزایش نظم و قانون بودند. بسیاری از این افراد به کلیساهای انجیلی در حومه‌های شهرهای بزرگ پیوستند و توازن قوا را به نفع مسیحیان انجیلی به هم زدند. همزمان این مسیحیان به این نتیجه رسیدند که جمهوری خواهان با «کمونیست‌های بی‌خدا» برخورد «قاطعانه‌تری» دارند.

اما بتدریج در جبهه مسیحیان انجیلی این نظر شکل گرفت که شیوه زندگی مسیحی در امریکا به خطر افتاده است و لازم است که مسیحیان سکوت سیاسی خود را کنار گذاشته و وارد عرصه سیاست شوند. جری فالول یکی از معروفترین این چهره‌ها بود که با ایجاد یک سازمان جدید توانست نقش مهمی در پیروزی رونالد ریگان در سال ۱۹۸۰ داشته باشد. او موفق شد با تبلیغات وسیع و متفاوتی عده زیادی از مسیحیان انجیلی را به فعال سیاسی بدل کند. اما در این زمان مسئله اصلی مسیحیان انجیلی به هیچ وجه نه سقط جنین، بلکه تبعیض نژادی بود. از آنجا که در سال ۱۹۵۴ دادگاه عالی مدارس جداگانه سفیدپوستان و سیاهپوستان را نادرست تشخیص داده بود بسیاری از کلیساهای مسیحی مدارس خصوصی مذهبی ایجاد کردند و به عنوان مدارس مذهبی غیرانتفاعی توانستند یارانه‌های زیادی دریافت کنند. در سال ۱۹۶۸ عده‌ای از والدین سیاه در مورد رایانه‌های عمومی برای حفظ تبعیض نژادی در مدارس به دادگاه شکایت کردند و این موضوع طی سال‌ها به یکی از مسائل جنجالی بدل شد. همزمان مسیحیان انجیلی با افزایش فعالیت‌های سیاسی خود توانستند بتدریج کنترل حزب جمهوری خواه را بدست گیرند. (رامبرگر، ۲۰۲۲)

تا اوایل دهه هشتاد هنوز بسیاری از مسیحیان انجیلی هنوز مسئله سقط جنین را یک مسئله مربوط به کاتولیک‌ها قلمداد می‌کردند اما پس از آن که بسیاری از استراتژیست‌های محافظه‌کار به این نتیجه رسیدند که از نظر سیاسی سازماندهی مردم حول مسئله جداسازی مدارس امکان‌پذیر نیست، اکثریت مردم ادغام مدارس را پذیرفته و مقابله با جنبش مدنی خودکشی سیاسی است. در این زمان مسیحیان انجیلی در جستجوی موضوع جدیدی که بتواند محافظه‌کاران را حول آن جمع کنند، برآمدند. جنبشی که بتواند به پایگاهی برای حمایت از نمایندگان جمهوری خواه بدل شود و از این طریق بر سیاست‌های حزب تاثیر گذارد. پس از موفقیت‌های اولیه در تهییج محافظه‌کاران مذهبی حول مخالفت با تبعیض‌زدایی آنها به موضوعی نیاز داشتند که بتواند نگرانی‌های عمیق در مورد تغییر در هنجارهای نژادی و جنسیتی آنها را به نمایش گذارد و به پایگاه مذهبی آنها نشان دهد که آنها برای حفظ سنت‌های پدسالارانه جامعه مسیحی مبارزه می‌کنند. مبارزه با حق انتخاب زنان برای سقط جنین بهترین موضوع ممکن بود. در ایران از ابتدای انقلاب مسئله حجاب اجباری چنین نقشی را بازی کرده است، هر چند امروز با پیشروی‌های جنبش زنان از اهمیت آن

برای بسیاری کاسته شده، اما رهبران کور کنونی همچنان قدرت متحدکننده آن را برای نیروهای اندک طرفدار خود را بسیار بالا ارزیابی می‌کنند.

۲

مدل سوئدی

اکثر سوئدی‌ها کشور خود را سکولارترین کشور دنیا تلقی می‌کنند، بدون ورود به صحت و سقم این درک، می‌توان در مورد عدم اعتقاد آنها به خدا یا یک قدرت متعالی شک نکرد. اگر از مردم این کشور در باره اعتقادشان به خدا پرسیده شود، فقط ۲۳ درصد از آنها خواهند گفت که به وجود خدا یا یک قدرت برتر اعتقاد دارند. برای مقایسه می‌توان گفت که نیمی از مردم اروپا و بیش از ۹۰ درصد مردم خاورمیانه به خدا اعتقاد دارند. بنا بر یک نظرخواهی در مورد اهمیت دین در سال ۲۰۰۹، ۷۸.۲ درصد از مردم ایران معتقد بودند که دین اهمیت زیادی در زندگی آنها بازی می‌کند، رقم مشابه در سوئد فقط ۹.۳ درصد بود. (جاسکی، ۱۳۹۶)

تا قبل از سال ۱۹۵۶، مسیحیان سیاسی فعال نیازی به ایجاد یک حزب سیاسی خاص احساس نمی‌کردند بلکه در احزاب سیاسی موجود پخش شده بودند. در سال ۱۹۵۶ بخش کوچکی از فعالین سیاسی مسیحی بر آن شدند که «ارزش‌ها و کاندیداهای مسیحی» را در سطحی گسترده در جامعه مطرح کنند. تلاش آنها برای ورود به پارلمان چند دهه هیچ موفقیتی نداشت تا آن که پس از سقوط دیوار برلین صحنه سیاسی سوئد دگرگون شد و حزب دموکرات‌های مسیحی توانست با موفقیت چشمگیری آرا خود را چند برابر نموده و وارد پارلمان شود. از سال ۱۹۹۱ تاکنون این حزب به یکی از احزاب ثابت پارلمان تبدیل شده، اگر چه فقط بخش کوچکی از مردم به آن رای می‌دهند.

در نیم قرن پیش، مسئله جدی که به ایده تشکیل حزب دموکرات‌های مسیحی دامن زد، قصد دولت وقت برای به اجرا گذاشتن یک رفرم در حوزه آموزش کشور بود که در نتیجه آن، ساعات تدریس آموزه‌های مسیحی در دبیرستان کاهش می‌یافت. در کنار آموزش، سیاست‌هایی که حوزه خانواده را در بر می‌گرفت از مسائل مهم مورد توجه آنها بود. در عرصه اقتصادی سال‌ها این حزب مانند بسیاری از احزاب مذهبی دیگر در جهان به این بازی متوسل شدند که نه راست‌گرا و نه چپ‌گرا هستند، اما پس از چندی به این بازی خاتمه دادند و به جبهه محافظه‌کاران راست‌گرا پیوستند. حزب دموکرات‌های مسیحی سوئد به دلایل مختلف تاکنون به مانعی برای برخی از رفرم‌ها در عرصه سیاست‌های خانوادگی بدل شده‌اند. در این جا فقط به مورد حقوق زنان که هسته مرکزی سیاست‌های خانوادگی آنها را تشکیل می‌دهد، اشاره کوتاهی می‌شود.

اول، کمک‌هزینه مراقبت از کودک. سهم زنان شاغل در سوئد در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی بسیار بالاست. یکی از دلایل حضور فعال زنان در بازار کار سوئد، اصلاحات دولتی و سیاست‌های خانوادگی

است که بتدریج پس از جنگ دوم جهانی در کشور به اجرا گذاشته شدند. در مرکز این سیاست‌های خانوادگی، توسعه و وسیع بخش‌های مراقبت از کودک، مانند کودکان‌های وابسته به شهرداری‌ها با هزینه کم و کیفیت عالی، بیمه‌های اجتماعی خوب، فردی کردن شیوه پرداخت مالیات در خانواده و اصلاحات دیگر باعث شد که بخش بزرگی از زنان به بازار کار جذب شوند. در سوئد در سال ۲۰۱۶ به طور متوسط ۷۵ درصد زنان بین ۲۰-۶۴ ساله کار می‌کردند، در حالی که در کل اروپا این رقم ۶۵ درصد بود. همچنین باید در نظر گرفت که در سوئد بخش بسیار بزرگتری از زنان به طور تمام وقت کار می‌کنند، در حالی که در هلند، ایتالیا و آلمان بخش کمتری به شکل تمام وقت مشغول به کار هستند. برای احزاب چپ سوئد، برابری جنسیتی رابطه مستقیمی با حضور گسترده زنان در بازار کار داشت. این سیاست در مرکز اختلاف احزاب چپ و احزاب بورژوازی قرار داشته و دارد. [۵]

حزب دموکرات‌های مسیحی سوئد که از ارزش‌های سنتی خانوادگی حمایت می‌کرد، زمانی که برای اولین بار وارد پارلمان و دولت سوئد شد، مهمترین برنامه خود را پرداخت کمک هزینه مراقبت از کودک به زنانی که ماندن در خانه را به جای بازگشت به بازار کار ترجیح می‌دادند، اعلام کرد. این در شرایطی بود که متخصصان بر سر یکی از مهمترین عوامل اختلاف درآمد جنسیتی در میان مشاغل هم‌ارز اتفاق نظر داشتند. از نظر آنان باقی ماندن زن در خانه پس از زایمان یکی از عوامل موثری بود که موجب درآمد کمتر زنان نسبت به مردان برای شغل‌های مشابه می‌شد. درست به خاطر همین موضوع بود که احزاب چپ مایل بودند مرخصی زایمان را بین زن و مرد به طور مساوی تقسیم کنند.

در سال ۱۹۹۴ حزب دموکرات‌های مسیحی با وجود اختلاف در بین احزاب بورژوازی موفق شد لایحه کمک‌هزینه مراقبت از کودک را به تصویب پارلمان برساند. کمک هزینه به والدینی پرداخت می‌شد که مراقبت بچه‌های خویش -که بین یک تا سه سال بودند- را در خانه به عهده می‌گرفتند. طبقاً این رفرم نیز تحت عنوان «انتخاب آزاد» خانواده مطرح شد. در این زمان انتقاد جدی از سوی سازمان‌های زنان به پیشنهاد مربوطه به خاطر این که هدف اصلی چنین اصلاحاتی را دور کردن زنان از بازار کار، و تثبیت درآمد پایین زنان تلقی می‌کردند شد. [۶] سوسیال‌دموکرات‌ها پس از به قدرت رسیدن دوباره در سال ۱۹۹۴ به این رفرم پایان دادند. در سال ۲۰۰۸ دولت دموکرات‌های مسیحی در دولت بعدی بورژوازی شکل محدودتری از این رفرم را به اجرا گذاشتند. در شکل جدید، مقامات هر کمون (شهرداری) خود می‌توانستند در مورد به اجرا گذاشتن چنین کمک‌هزینه‌ای تصمیم بگیرند.

دوم، مبارزه با سقط‌جنین. دموکرات‌های مسیحی سوئد به خوبی از این موضوع آگاهی داشته و دارند که برای تغییر در قانون سقط جنین از طریق پارلمانی امکانات چندانی ندارند زیرا احزاب لیبرال حاضر به حمایت از چنین قانونی نیستند. اما آنها نیز مانند احزاب و گروه‌های مذهبی دیگر مشابه در جهان اولین حزبی در سوئد بودند که سیاست هویتی را بسیار مهم ارزیابی می‌کردند. از این رو برای پیشبرد سیاست

خود در مورد سقط جنین به شکل پوشیده از تاکتیک‌های حقوقی در دادگاه‌ها بهره گرفتند. یکی از این «Alliance defending freedom» اقدامات همکاری گسترده با گروه وکالت «اتحاد دفاع از آزادی ارتش حقوقی» محافظه‌کاران مسیحی آمریکایی است که بیش از ۲۰۰۰ وکیل در سراسر جهان به آن خدمت می‌کند. این گروه وکالتی که هدف خود را دفاع از ارزش‌های محافظه‌کارانه مسیحی می‌داند بر اساس میزان بودجه، تعداد دعاوی حقوقی، وکلا و ارتباط بسیار نزدیک آن با مقامات ارشد حزب جمهوری خواه ایالات متحده، یکی از موثرترین سازمان‌های فشار راست‌گرایان در آمریکا و جهان است که از جمله بر علیه ازدواج همجنس و حق سقط جنین زنان، افزایش ساعات تعلیمات دینی در مدارس و موضوعات مشابه Southern poverty law) مبارزه می‌کند. در مقابل این گروه وکالتی، مرکز حقوقی فقر جنوبی (center) قرار دارد که یک سازمان غیرانتفاعی آمریکایی در زمینه حقوق مدنی و منفعت عمومی است. این سازمان حقوق بشری «اتحاد دفاع از آزادی» را در مقوله سازمان‌هایی که برای اشاعه تنفر در جهان فعالیت می‌کنند، قرار می‌دهد. (سودین، ۲۰۲۲)

حزب دموکرات‌های مسیحی در سوئد که مبارزه آشکار با قوانین سقط جنین را غیرممکن تلقی می‌کرد، مجبور به استفاده از خدمات «اتحاد دفاع از آزادی» برای بی‌اثر کردن قوانین سقط جنین شد. مهمترین اقدامات که توجه مطبوعات سوئدی را چند سال پیش به فعالیت این سازمان در سوئد جلب کرد، دفاع وکلای سازمان «اتحاد دفاع از آزادی» از ماما‌هایی که به دلایل مذهبی حاضر به انجام سقط‌جنین نبودند و کارفرما (ادارات بهداشت محلی) آنها را وادار به سقط‌جنین می‌کردند، بود. [۷]. هدف حزب دموکرات‌های مسیحی تهی کردن قانون سقط‌جنین از محتوی بود. اگر قانون سقط جنین حق انتخاب در مورد بدن و سرنوشت بچه‌ی درون رحم را به مادر می‌داد، اما درمانگاه‌هایی که در عمل حاضر به انجام چنین کاری بودند، کاهش می‌یافتند آنگاه وجود یا عدم وجود قانون اهمیت چندانی نداشت. همچنین اگر ماما‌های مذهبی که مخالف سقط جنین بودند، می‌توانستند در کلینیک‌های زنان که متقاضیان سقط‌جنین به آنجا برای مشورت در مورد سقط جنین می‌رفتند، کار کنند، آنها با نصیحت مراجعه‌کنندگان می‌توانستند مانع سقط‌جنین شوند.

باید توجه داشت که همه این اقدامات تحت پوشش سازمان‌هایی تحت عناوین «آری به زندگی»، «ارزش انسانی» و نام‌های زیبای دیگر صورت می‌گیرد اما در سوئد نیز درست مانند هر کشور دیگری در جهان مسئله مبارزه با حق سقط جنین قبل از آن که یک مسئله مربوط به زندگی باشد، مربوط به جنسیت است. این چیزی است که خانم اِبا بوش رهبر حزب دموکرات‌های سوئد بارها آن را ثابت کرده است. در بهار سال ۲۰۲۲ به خاطر شورش جوانان در حاشیه برخی از شهرها در حدود صد نفر از افراد پلیس به خاطر سنگ‌اندازی نوجوانان و جوانان زخمی شدند. رهبر حزب از برخورد پلیس با نوجوانان و جوانان بسیار ناراضی بود و از پلیس به خاطر عدم برخورد قاطع با تظاهرکنندگان انتقاد کرد. او از جمله پرسید «چرا

پلیس مستقیماً به آنها شلیک نکرد؟». به عبارت دیگر، مسئله دمکرات‌های مسیحی به هیچ وجه نجات زندگی نبوده و نیست. [۸]

مدل سوئدی دموکرات‌های مسیحی سوئدی - با وجود حضور طولانی سنت‌های لیبرالی در صحنه سیاسی این کشور و این واقعیت که حزب دموکرات‌های مسیحی سوئدی در جناح چپ احزاب مشابه امریکایی قرار دارد- خویشاوندی همه نیروهای محافظه‌کار مذهبی جهان در حوزه خانواده را نشان می‌دهد. چنین حزبی در یک جامعه کاملاً سکولار تلاش دارد تا حقوقی که جنبش‌های مردمی، از جمله جنبش زنان طی سال‌ها مبارزه کسب کرده‌اند را، به عقب بازگرداند یا آنها را از محتوی اصلی خود تهی سازد. آیا رفتار مشابه این سازمان‌های دینی علیرغم رتوریک دفاع از حقوق زنان و یا حق زندگی نشان نمی‌دهد که همه این احزاب دینی اسلامی و مسیحی با وجود رقابت‌های شدید و اختلافات بسیار گسترده، دارای تشابهات فراوانی به هنگام پایمال کردن حقوق زنان و زحمتکشان هستند؟

۳

کاتولیسم در نیکاراگوئه

در نیکاراگوئه نیز رابطه کلیسا با دولت در طول قرن گذشته یک رابطه کشدار و قوس‌دار بوده است. این درگیری در اواخر قرن گذشته بازتاب مختلفی در ابتدا بین محافظه‌کاران و لیبرال‌ها و سپس بین نیروهای بورژوازی و چپ‌گرایان داشته است. بدون ورود به این درگیری‌های تاریخی می‌توان گفت که نیکاراگوئه در ابتدای قرن گذشته به یک کشور سکولار بدل شد اما علیرغم جدایی قانونی دولت و کلیسا، در عمل دین کاتولیک دین رسمی کشور شناخته می‌شد؛ مدارس رسمی کشور سکولار بودند، اما مدرسه‌هایی که تحت مدیریت کلیسا قرار داشتند، به رشد خود ادامه دادند. پس از گردش به چپ واتیکان در دهه ۱۹۶۰ رهبری کلیسا در آن کشور همچنان رابطه بسیار نزدیکی با رژیم سوموزا داشت و مایل به پذیرش اصول مطرح شده در پیمان مدلین در سال ۱۹۶۸، که بر اساس آن رهبران مذهبی آمریکای لاتین وفاداری خود را یا فقرا و ستم‌دیدگان اعلام کردند، نبود. تحت فشار کشیش‌های طرفدار پیمان، واتیکان به این نتیجه رسید که برای تغییر اجتماعی در کشور رهبری کلیسا نیز باید تعویض شود. از این رو واتیکان در سال ۱۹۷۰ میگل اوباندو براوو را به عنوان اسقف اعظم ماناگوا انتخاب کرد.

در دهه ۱۹۷۰ با توجه به تحولات جبهه آزادی‌بخش ساندنیست، فساد و ضعف دولت سوموزا هم کلیسا و هم بخش خصوصی به این نتیجه رسیدند که بهترین حالت ایجاد یک حکومت سوموزایی بدون سوموزا است. اوباندو براوو اسقف اعظم، که مخالف سوموزا بود خود ابتکار یک گفتگوی ملی را به عهده گرفت. جبهه ساندنیستی مذاکره را برای شرایط برکناری سوموزا پذیرفت، اما سوموزا هر نوع مذاکره‌ای را منوط به پایان مبارزه مسلحانه از طرف جبهه ساندنیستی نمود. با وخیم‌تر شدن اوضاع، کلیسا به این نتیجه رسید که

نجات شرایط از طریق صلح‌آمیز نامیبر است و کمی قبل از پیروزی انقلاب، از مبارزه مسلحانه و سرنگونی سوموزا حمایت کرد. این یک چرخش رادیکال در کلیسای کاتولیک آمریکای لاتین بود.

پس از پیروزی انقلاب جبهه ساندنیستی بین سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۷۹ ائتلافی با شرکت ساندنیست‌ها، بخش خصوصی و کلیسا را تشکیل داد. [۹] در دوران حکومت موقت یکی از رهبران اصلی مخالف سیاست‌های رادیکال جبهه ساندنیست، ویولتا چامورو نیز عضو حکومت موقت بود. [۱۰] در ابتدا رهبری رسمی کلیسا با انقلاب همراه گشت. اما ساندنیست‌ها طرفدار همکاری بسیار نزدیک با «کلیسای خلقی» بودند و دو تن از کشیش‌های رادیکال کاتولیک در کابینه دولت موقت ساندنیست‌ها وزیر شدند و پست‌های مهم وزارت خارجه و آموزش و پرورش را به عهده گرفتند. این موضوع باعث اختلاف در کلیسا شد. اسقف بزرگ اوباندو و «مشی انقلابی» خود را کنار گذاشت و به سیاست معمولی محافظه‌کارانه کلیسا بازگشت. دو کشیش وزیر متهم به همکاری با دشمنان که قصد داشتند کلیسای کاتولیک را به یک «کلیسای خلقی» بدل کنند، گشتند. پاپ شخصاً خود وارد مناقشه درونی کلیسا شد و در سال ۱۹۸۳ به نیکاراگوئه سفر کرد. از نظر واتیکان منافع کلیسا اولویت بیشتری نسبت به عدالت اجتماعی داشت، در نتیجه پاپ رسماً از جناح محافظه‌کار حمایت نمود، مقام اوباندو بر او اسقف اعظم نیکاراگوئه را ارتقا داد و او را به اولین کاردینال آمریکای لاتین بدل کرد. در مقابل، دو کشیش وزیر نیز از خدمت در کلیسا محروم گشتند. بنابراین رهبری کلیسا نشان داد که در شرایط واقعی اولویت‌های اصلی کلیسا کدام هستند.

ساندنیست‌ها

اندکی پس از انقلاب بهمن، جبهه آزادی‌بخش ملی ساندنیست توانست کنترل ماناگوا پایتخت نیکاراگوئه را تحت کنترل خود درآورد و قدرت از خاندان سوموزا به شورای حکومتی تحت ریاست جبهه مزبور انتقال یافت. «ناسیونالیسم انقلابی» هسته مرکزی ایدئولوژی ساندنیست‌ها را تشکیل می‌داد اما در عین حال این ناسیونالیسم با مارکسیسم-لنینیسم در هم تنیده و متأثر از انقلاب کوبا بود. (گولد ۲۰۲۱) پس از پیروزی آنها توانستند برنامه آموزش همگانی، اصلاحات ارضی، ملی کردن صنایع، بهداشت همگانی... را به اجرا گذارند. در ابتدا شوراهای محلی و صنفی نقش مهمی در حیات مردم بازی می‌کردند و اکثریت مردم نیکاراگوئه احساس می‌کردند امکان کنترل زندگی خود را بدست آورده و آزادی‌های سیاسی را تجربه می‌کنند. در مدت کوتاهی ساندنیست‌ها اصلاحات رادیکال گسترده‌ای در کشور به اجرا گذاشتند.

پس از آغاز انقلاب کنتراها اردوگاه‌های خود را در هندوراس ایجاد کردند، اما پس از به قدرت رسیدن ریگان در سال ۱۹۸۱ با کمک سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و آرژانتین بر وسعت عملیات نظامی آنها در کشور افزوده شد. همزمان، گروه‌های شورشی دست راستی یا «کنتراها» به شدت مورد حمایت آمریکا قرار گرفته و گروه‌های مزبور تحت فشار ایالات متحده تحت عنوان «مقاومت نیکاراگوئه» متحد

شدند. با افزایش فعالیت نظامی کنترها، کمکم اولویت تغییرات اجتماعی جای خود را به اولویت دفاع از انقلاب داد و قسمت اعظم بودجه کشور صرف نیروهای ارتشی شد. در این دوران کلیسای کاتولیک نیکاراگوئه تحت رهبری واتیکان به یکی از مخالفین سرسخت ساندنیست‌ها بدل گشت.

پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۴ که به پیروزی دانیل اورتگا انجامید، قانون اساسی کشور در سال ۱۹۸۷ به تصویب رسید که بر پایه سه اصل پلورالیسم سیاسی، اقتصاد مختلط و عدم تعهد بین‌المللی قرار داشت. در کنار قوای سه‌گانه، شورای عالی انتخابات برای کنترل و بررسی صحت انتخابات ایجاد شد. رهبر ساندنیست‌ها، دانیل اورتگا تا انتخابات سال ۱۹۹۰ قدرت را در دست داشت. کمی قبل از انتخابات سال ۱۹۹۰ جورج بوش پدر، رئیس‌جمهور ایالات متحده دستور تسخیر پاناما را صادر کرد. همزمان ایالات متحده حمایت خود از ویولتا چامورو رقیب اورتگا را اعلام نموده و وعده پایان جنگ در صورت انتخاب رقیب اورتگا را داد. در انتخابات چامورو توانست با ۵۵ درصد آرا با اختلاف زیادی از اورتگا ببرد. در نتیجه قدرت به طور مسالمت‌آمیز به رقیب ساندنیست‌ها تحویل داده شد. (موریس، ۲۰۱۰) اورتگا به اولین رئیس‌جمهور تاریخ نیکاراگوئه بدل شد که پس از شکست در انتخابات، قدرت را داوطلبانه به رقیب خود سپرد.

بنا به گفته جفری گولد در درون ساندنیست‌ها، سه گرایش حزبی وجود داشت: اول، گرایش راه سوم که از همکاری با اپوزیسیون بورژوازی طرفداری می‌کرد و تحت رهبری برادران اورتگا بود. دوم، گرایشی که از جنگ طولانی مردمی حمایت می‌کرد و متأثر از مبارزه احزاب کمونیست چین و ویتنام بود. این گرایش اعتقاد به جنگ طولانی مدت در کوهستان با تکیه بر دهقانان داشت. گرایش سوم که می‌توان آن را گرایش پرولتاری نام نهاد، بیشتر متکی بر کارگران شهری و روستایی برای پیروزی انقلاب بود. (گولد، ۲۰۲۱) (libration) در تمام این گرایش‌ها، یک تمایل عمومی وجود داشت که متأثر از الهیات آزادی‌بخش مسیحی در آمریکای لاتین بود. این گرایش مهمترین ریشه‌های بدبختی در آمریکای لاتین را (theology) حکومت‌های نظامی و دیکتاتور می‌دانست و وظیفه کلیسا را حمایت از محرومان تلقی می‌نمود. این گرایش عمومی و گرایش راه سوم اورتگا پس از انقلاب توانست دست بالا را در جبهه ساندنیست‌ها کسب کند. گرایش‌های کوچک دیگری همچون گرایش‌های تروتسکیستی نیز وجود داشتند که بتدریج حذف شدند. اختلاف در عرصه سیاست روزمره می‌توانست خود را مثلاً در خودمختاری سازمان‌های توده‌ای یا جنبش‌های نیمه خودانگیخته یا بالعکس کنترل از بالا نشان دهد.

در سال ۱۹۹۵ بخش اعظم رهبران ساندنیست‌ها، در اعتراض به خط اصلی جبهه تحت رهبری اورتگا، را تشکیل دادند. [۱۱] (MRS) جبهه ساندنیستی را رها کرده و جنبش نوسازی ساندنیست‌ها

همکاری و رابطه بسیار نزدیک کلیسای نیکاراگوئه با دولت دو بار در طول تاریخ معاصر به هم خورد. در اواخر دوران حکومت سوموزا کلیسا به این نتیجه رسید که به خاطر فساد گسترده دولت سوموزا ادامه همکاری با دولت وقت، مشروعیت کلیسا را به خطر می‌اندازد و پس از یک دوره رابطه سرد با دولت مزبور، در نهایت در دقیقه نود به جبهه انقلابیون پیوست. یک سال پس از همکاری با دولت انقلابی، با توجه به اصلاحات انقلابی حکومت جدید، بورژوازی و کلیسا امکان ادامه همکاری با جبهه ساندنیست‌ها را غیرممکن یافتند. جالب آن که کلیسا در شرایطی به این نتیجه رسید که دو تن از روحانیون پست‌های مهم وزارت را در اختیار داشتند. یکی از مهمترین اهداف چپ‌گرایان مبارزه با بیسوادی بود و یک کشیش مسئولیت وزارت آموزش و پرورش را بر عهده داشت. در حقیقت کلیسا زمانی که مستقیماً در قدرت شریک بود به مبارزه با قدرت حاکم برخاست. چرا؟ دلایل متفاوتی برای این مبارزه وجود داشت. اول، اولویت کلیسا حفظ منافع خود بود و نمی‌توانست با اصلاحات حکومت ساندنیستی موافقت کند. دوم، مقامات کلیسا مخالف بدعت جدیدی به نام «کلیسای خلقی» بودند. سوم، کلیسا رابطه بسیار نزدیکی با بورژوازی نیکاراگوئه داشت و با خروج چامورو از شورای حکومتی امکان همکاری با جبهه ساندنیستی دیگر وجود نداشت.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۰ کلیسا به طور بسیار فعال از چامورو -با وجود آن که قانون اساسی کشور کلیسا را از دخالت در سیاست منع می‌کرد- پشتیبانی کرد. پس از پیروزی چامورو که با حمایت فعال کلیسا، تفنگ ایالات متحده و همکاری همه اپوزیسیون بر علیه ساندنیست‌ها بدست آمد، «احیای کاتولیسم» در کشور به مرحله اجرا گذاشته شد. دولت ساندنیست‌ها در دوران اورتگا مایل بود که به کلیسا برای احداث کلیسای جامع زمین اهدا کند، اما کلیسا آن هدیه را نپذیرفت، ولی پس از پیروزی چامورو زمین اهدایی برای بنای کلیسای جامع پذیرفته شد (برنزن، ۲۰۱۲). دولت جدید به پروژه کلیسای جامع ماناگوآ کمک نقدی نمود و در ایجاد یک دانشگاه دینی مشارکت کرد. کلیسا مهمترین اصلاح ساندنیست‌ها که مبارزه با بیسوادی بود و تحت رهبری یک کشیش به مرحله اجرا گذاشته شد را مردود شمرد، اصلاح مزبور را در تقابل با اخلاقیات و سنن مسیحی کشور تلقی نموده و آن را «آموزش بدون اخلاق و بدون خدا» ارزیابی کرد. در دولت بورژوایی جدید کاردینال خود وزیر آموزش و پرورش را انتخاب نمود، تا «ارزش‌های مسیحی» در آموزش در نظر گرفته شوند. (همان) در این دوران مدل سکولار رابطه دولت و کلیسا کنار گذاشته شد. پس از انتخابات سال ۱۹۹۶ که یکی دیگر از کاندیداهای بورژوازی به نام آرنولدو آلمان به پیروزی رسید، و کلیسا تحت رهبری اوباندو براوو نقش مهمی در شکست ساندنیست‌ها داشت، رابطه کلیسا و دولت بسیار نزدیک‌تر شد.

با جدایی جناح چپ ساندنیست‌ها، اورتگا توانست کنترل کامل حزب را به دست گیرد. بسیاری از رهبران سابق ساندنیست‌ها تحت رهبری سر جیو رامیرز معاون اورتگا در دوران ریاست جمهوری اول او، تلاش برای «نوسازی ساندنیست‌ها» و ایجاد یک آلترناتیو جدید چپ نمودند. حتی برخی از رهبران معروف راه سوم ساندنیست‌ها چون دورا ماریا تلس نیز اورتگا را ترک کردند. با این عمل دست فرد اقتدارطلبی چون اورتگا برای هدایت حزب کاملاً باز شد، نیروهای جدا شده نیز نتوانستند قدرت قابل‌توجهی در ابتدا کسب کنند. تنها فردی که محبوبیت زیادی در میان مردم داشت و شهردار محبوبی محسوب می‌شد در اثر سکتته جان خود را درست قبل از انتخابات ۲۰۰۶ از دست داد. در جبهه ساندنیستی تحت رهبری اورتگا نظم و دیسیپلین اهمیت ویژه‌ای داشت. اورتگا همچنان شخصیت معروفی در میان مردم بود و توانست نیروهای طرفدار خود را چه در حزب و چه در بیرون بسیج نماید.

شکست اورتگا در انتخابات سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱، او را وادار نمود تا استراتژی کسب قدرت خود را تغییر دهد. او برای کسب قدرت در انتخابات تصمیم گرفت تا در جبهه مخالفان سیاسی خود شکاف ایجاد کند. در نیکاراگوئه به خاطر فساد گسترده در میان مقامات مملکتی، حتی قدرتمندترین شخصیت‌های کشور همیشه نیاز به حمایت مخالفین خود را احساس می‌کردند. سنت قدیمی انعقاد پیمان‌های مخفی سیاسی با مخالفین که انقلاب بر آنها نقطه پایان گذاشته بود، دوباره حیات تازه‌ای یافت. اورتگا با کنترل کامل حزب خود، این امکان را داشت که با رقبای خود پیمان‌های سیاسی مخفی را منعقد کند و قواعد عادی دموکراسی را دور بزند. او در طی چند مرحله و بر اساس شش سیاسی قوی خود توانست در این راه به موفقیت‌های زیادی به دست آورد.

آرنولدو آلمان یکی از شخصیت‌های مهم سیاسی که به فساد متهم شده بود، و دانیل اورتگا که از سوی دخترخوانده خود متهم به آزار جنسی بود در اولین پیمان خود، شرایط لغو مصونیت روسای جمهور را تغییر دادند تا در عمل لغو مصونیت آنها به دو سوم آرا نمایندگان مجلس نیاز داشته باشد. طبق یک تغییر قانونی، روسای جمهور و معاونان آنها مادام‌العمر عضو مجلس ملی شدند. با اضافه کردن نمایندگان احزاب به دفتر بازرسی کل جمهوری این نهاد را به یک نهاد سیاسی بدل کردند و با توجه به قوانین جدید آن از یک نهاد برنده، به ابزاری در دست سیاستمداران مبدل شد. همچنین با افزایش تعداد قضات عالی و نیز شورای عالی انتخابات، هم قوه قضاییه و هم نهاد انتخابات در عمل، در کنترل دو حزب بزرگ کشور تحت رهبری اورتگا و آلمان قرار گرفتند. در ادامه برای آن که امکان به چالش کشیدن دو حزب بزرگ بورژوازی و ساندنیستی بسیار کم شود، امکان ورود احزاب جدید به پارلمان را بسیار مشکل نمودند. در نهایت شرایط انتخاب رئیس‌جمهور را نیز تغییر دادند. بنا بر شرایط جدید امکان رئیس‌جمهور شدن با کسب ۴۰ درصد آرا و یا فقط ۳۵ درصد تحت شرایط معینی (اختلاف بیش از ۵ درصد با نفر دوم) ممکن شد. جالب آن که قانون

اساسی کشور در دوران حکومت ریاست‌جمهوری خود اورتگا به تصویب رسیده بود اما بنا بر شرایط جدید وی به جرح و تعدیل آن پرداخت.

در سال ۲۰۰۲ نیز اورتگا در شرایطی که رئیس شورای عالی انتخابات که فرد بسیار نزدیکی به کاردینال اوباندو و متهم به فساد بود را نجات داد و با رد اتهام فساد علیه او به رهبری کلیسا کمک بزرگی کرد. اورتگا به این نتیجه رسیده بود که باید با کلیسا همکاری نزدیکی را آغاز کند. اما در آن زمان کلیسا هنوز رابطه بسیار نزدیکی با حزب لیبرال حاکم داشت و نیازمند کمک‌های موقتی او نبود.

جبهه ساندنیستی تحت رهبری اورتگا به این نتیجه رسیده بود که به تنهایی نمی‌تواند اکثریت آرا را کسب کند اما اگر رای مخالفین تقسیم می‌شد، می‌توانست با بیش از ۳۵ درصد آرا به پیروزی رسد. اورتگا نیاز داشت با برخی از مخالفان سیاسی خود پیمان‌های سیاسی ببندد. اورتگا راضی نمودن کلیسا را یکی از مهم‌ترین وظایف خود قلمداد کرد. او از این که کلیسا در هر انتخاباتی تمام تلاش خود را برای شکست وی به کار می‌بست، کاملاً خسته شده بود. دخالت اوباندو بر او در مسائل سیاسی باعث شده بود که مردم از او در کنار اورتگا و آلمان به عنوان «رهبر سوم» نام ببرند. از نظر جبهه ساندنیست حزب لیبرال فقط به خاطر رابطه نزدیک خود با کلیسا توانسته بود در طی چند دوره در قدرت باقی بماند.

اما با گسترش اتهامات فساد بر علیه رهبران حزب لیبرال، نارضایتی از دفاع بی‌قید و شرط کلیسا از حزب لیبرال در میان مردم بیشتر شد. از سوی دیگر رهبری کلیسا خود یکی از عوامل فساد اقتصادی در کشور محسوب می‌شد به طوری که برخی از رهبران بورژوازی برای جلوگیری از نارضایتی مردم هم بر علیه حزب لیبرال و هم کلیسا، از واتیکان درخواست تعویض رهبری کلیسای نیکارگونه را نمودند. این موضوع باعث شد که هم در حزب لیبرال‌ها شکاف ایجاد شود و هم رهبری کلیسای نیکارگونه موقعیت خود را در خطر ببیند. از سوی دیگر پاپ مشروعیت کلیسا را در خطر دید و کاردینال معروف نیکارگونه را مجبور به بازنشستگی قبل از موعد نمود. درست در چنین شرایطی اورتگا تصمیم گرفت که خود را به رهبری کلیسا و اوباندو -با وجود بازنشستگی- نزدیک کند. بازنشسته شدن کاردینال بزرگ به معنی از بین رفتن قدرت او در کلیسا نبود.

از طرف دیگر اورتگا خود در موقعیت خطرناکی قرار داشت و با بندبازی در سال ۲۰۰۵ راه‌های حزبی انتخاب رقبیان سیاسی معروف در درون حزب به عنوان کاندیدای ساندنیست‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری را بست. از سوی دیگر رتوریک ضدامپریالیستی و طبقاتی حزب رنگ باخت و رتوریک عشق و صلح جایگزین آن شد. حتی رنگ صورتی جایگزین رنگ‌های سرخ و سیاه که مهمترین سمبل جبهه بودند، گشت.

قدم دیگر برای آرام کردن کلیسا ازدواج رسمی اورتگا در یک کلیسا با شریک زندگی‌اش روزاریو موریلو پس از بیست و هفت سال زندگی مشترک، بود [۱۲]. اما این اقدام به هیچ وجه کافی نبود. چند سال قبل از آن، در سال ۲۰۰۳ تجاوز به یک دختر خردسال نه ساله اهل نیکارگوآ در کوستاریکا و پیامدهای سیاسی

آن بحث در مورد درستی سقط جنین درمانی و چه کسی می‌تواند از این قانون برای سقط جنین استفاده کند، مسئله سقط جنین را در مرکز توجه قرار داده بود. کلیسا تصمیم گرفت با منع کامل سقط جنین راه مباحث آینده در این مورد را «برای همیشه» ببندد. از سوی دیگر این آزمایشی برای «صداقت» اورتگا در عمل محسوب می‌شد. درست قبل از انتخابات ۲۰۰۶ شدیدترین قانون سقط جنین دنیا، که هر گونه اقدام به سقط جنین را غیرقانونی قلمداد می‌کرد- حتی اگر سقط جنین به مرگ مادر منتهی می‌شد، یا به خاطر تجاوز، زن تصمیم به سقط نوزاد می‌گرفت...-به رای گذاشته شد و جبهه ساندنیست‌ها به آن رای داد. پس از آن به هنگام انتخابات ریاست جمهوری، اوباندو و کاردینال بازنشسته از «بازگشت پسر» (منظور اورتگا) به آغوش گرم خانواده سخن گفت و اورتگا توانست حمایت کامل کلیسا را بدست آورد. از سوی دیگر اختلاف در میان بورژوازی منجر به آن شد که اورتگا بتواند با ۳۸ درصد آرا دوباره به قدرت برسد.

باید اضافه کرد که حتی در ابتدای انقلاب در زمان حکومت ساندنیست‌ها، آنها هیچگاه سقط جنین را قانونی نکردند و آن طبق معمول گذشته غیرقانونی باقی ماند. اما کلیسا خواهان سخت‌تر کردن قانون سقط جنین بود، به عبارت دیگر باید سقط جنین درمانی که از نظر کلیسا راه «فرار قانونی» برای سقط جنین را باز می‌گذاشت، نیز غیرقانونی می‌شد. این بدان معنی بود که اگر پزشکی زایمان را برای زندگی مادر خطرناک تشخیص می‌داد یا اینکه زنی در اثر تجاوز باردار شده بود، حق سقط جنین را حتی با توصیه متخصصان درمانی از دست می‌داد. تصویب این قانون قرون وسطایی با حمایت دانیل اورتگا ده روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۶ صورت گرفت. باید در نظر داشت که زنانی که منابع مالی کافی در اختیار داشتند، همیشه می‌توانند برای سقط جنین به کشورهای دیگر سفر کنند. این قانون در درجه اول زنان فقیر را نشانه گرفته بود. پس از تصویب قانون سخت سقط جنین پاپ بندیکت موضع قاطع نیکارگونه را در این مورد ستود. در مقابل فمینیست‌ها و اتحادیه اروپا از تصویب چنین قانونی بشدت اظهار تاسف نمودند. اورتگا توانست انتخابات ریاست جمهوری را از سال ۲۰۰۶ به بعد در اختیار خود گیرد.

بسیاری اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که پس از بازگشت دوباره جبهه ساندنیستی به قدرت به سختی می‌توان آن را در زمره احزاب چپ قرار داد. اورتگا بعد از کسب مقام ریاست جمهوری، تبلیغات وسیعی بر علیه جنبش فمینیستی به عنوان گروهی از «لذبین‌ها، پدوفیل‌ها، و طرفداران سقط جنین» که هدف خود را از بین بردن خانواده هسته‌ای نیکارگونه قرار داده‌اند، به راه انداخت؛ به رسانه‌های مستقل حمله کرد، برخی از آنها را خرید و فعالیت سازمان‌های مستقل رسانه‌هایی را که منتقد دولت بودند را محدود و یا ممنوع نمود.

البته دولت به ویژه در دوره اول - یعنی ۲۰۱۱-۲۰۰۶- برای خانواده‌های فقیر نیکارگونه برنامه‌های موفقیت‌آمیزی را به اجرا گذاشت. اما از این دوره به بعد، جبهه ساندنیستی از برخی از مزایای اجتماعی برای کمک به حامیان خود استفاده می‌کند و منتقدان خود را از این مزایا محروم می‌سازد. این یکی از استراتژی‌های پایدار اورتگا برای حفظ طرفداران خود و ایجاد یک مشروعیت انتخاباتی و نه اصلاحات

عمیق اجتماعی در جامعه و توانمندسازی افشار فقیر است. مسلماً امریکا و برخی از همسایگان خواهان گذاشتن نقطه پایان بر حکومت جبهه ساندنیستی هستند، اما به ویژه پس از انتخابات ۲۰۱۶ اورتگا فقط از رتوریک ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری برای به اجرا گذاشتن اقدامات نئولیبرالی استفاده می‌کند. ایالات متحده خواهان به قدرت رساندن یک نیروی محافظه‌کارتر در نیکاراگوئه است، اما این به معنی چیپ‌گرا بودن حکومت فعلی نیکاراگوئه که در سال ۲۰۱۸ موج اعتراضات مردم را به خاک و خون کشاند – که آن نیز یادآور اعتراضات ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ ایران بود-نیست.

ممکن است این پرسش بسیار بجا در دفاع از جبهه ساندنیستی را مطرح کرد: ممنوعیت کامل سقط‌جنین در کشورهای دیگر آمریکای لاتین چون شیلی، السالوادور و جمهوری دومینیکن نیز وجود دارد. در کشورهای چون برزیل، آرژانتین، یا مکزیک نیز با حضور قوانین بسیار سخت سقط جنین، زنان از حق طبیعی تصمیم در مورد بدن خود محروم هستند. چرا باید جبهه ساندنیستی را در این مورد شمتانت کرد؟ چرا نباید چیپ‌گرایان شیلی، مکزیک یا برزیل را مورد سرزنش قرار داد؟ پاسخ بسیار روشن است. در آن کشورها چیپ‌گرایان باعث تصویب یک قانون ارتجاعی نشدند. در نیکاراگوئه یک قانون سخت یک صد ساله که استثنائات مشخصی داشت راه را برای نجات جان یک زن فقیر، کمی باز گذاشته بود، اما در نیکاراگوئه این جبهه ساندنیست بود که موجب تصویب یک قانون ارتجاعی‌تر شدند. در شیلی درست در همان زمانی که جبهه ساندنیست به قانون منع کامل سقط جنین رای دادند، در دوران ریاست‌جمهوری میچل باجله برای تغییر قانون سقط جنین تلاش شد اما این تلاش به شکست انجامید. این یک واقعیت آشکار است که مسئله سقط جنین در آمریکای لاتین به خاطر نفوذ کاتولیسم (و رشد مسیحیت انجیلی در برزیل) یک مشکل بزرگ برای جنبش زنان محسوب می‌شود. اما در همه این کشورها چیپ‌گرایان در جهت رهایی زنان تلاش می‌کنند و نه بالعکس.

مارکس در خانواده مقدس گفته بود «میزان رهایی زنان، معیاری طبیعی برای همگان است». پس از پیروزی اورتگا، و به اجرا گذاشتن اصلاحات موفقیت‌آمیزی برای بهبود وضع فقرا بتدریج این اصلاحات نیز از نفس افتادند. اصلاحات عمومی باعث شد که وضعیت زنان نیز تا حدی بهتر شود، اما فساد حزبی، سقط جنین دموکراسی در نیکاراگوئه، خیانت به دستاوردهای آزادی‌خواهانه خود ساندنیست‌ها بود. طبق قانون اساسی ۱۹۸۷ که در زمان اولین ریاست‌جمهوری خود اورتگا به تصویب رسیده بود، هیچ کس اجازه نداشت بیش از دو بار رئیس‌جمهور شود. بنابراین اورتگا اجازه شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۱ را نداشت، اما جبهه ساندنیست با تغییر قانون، با دلیل مسخره قانون عدم اجازه کسب پست ریاست‌جمهوری بیش از دو بار با پرنسیپ «برابری فردی» همخوانی ندارد، قانون را عوض کرد. پس از آن نیز بسیاری از محبوب‌ترین و قدیمی‌ترین مبارزان جنبش ساندنیست‌ها، مخالفان دیگر به کنار، هر از چندی در شرایط بحرانی به مجازات‌های سنگین زندان محکوم شده و می‌شوند.

نتیجه

در ایران خمینی و همه طرفداران ولایت‌فقیه به این نتیجه رسیدند که برای حفظ منافع نهاد روحانیت، توسعه دین، بسط اخلاق اسلامی و نیز «بهبود وضع مستضعفان» ولایت فقیه بهترین داروی درد است. فجایع چنین «رامحلی» بلافاصله پس از انقلاب کاملاً روشن شد. بنابر آنچه گفته شد، حتی احزاب و نیروهای مسیحی که در پی استقرار یک دولت دینی نیستند بلکه خواهان حفظ و گسترش اخلاق دینی در جامعه هستند، به انحاء مختلف با حقوق تثبیت شده زنان که پس از سال‌ها مبارزه کسب شده‌اند، نیز مشکل دارند و بر خلاف رتوریک دموکرات‌منشانه خود، در عمل سعی به محدود کردن این دستاوردها - بهبود به کنار - دارند. بنابراین نباید دچار توهم برابری‌طلبی به ویژه در شرایط بحرانی شد.

تجربه انقلاب نیکارگوئه و مقایسه آن با انقلاب ایران نشان می‌دهد که با وجود یک مبارزه مسلحانه طولانی، مشارکت نیروهای مخالف رژیم سوموزا در یک ائتلاف وسیع پس از انقلاب، اصلاحات عمیق اجتماعی و تلاش برای حل اختلافات حزبی از طریق انتخابات دموکراتیک در ابتدای انقلاب امید تازه‌ای را در دل بسیاری ایجاد کرد. این واقعیت خود پاسخ محکمی است به آنهایی که به دست گرفتن قدرت توسط چپ‌گرایان در هر جای دنیا را مترادف با استقرار حکومت ترور قلمداد می‌کنند. متأسفانه این تصویری است که در بسیاری از موارد توسط چپ‌گرایان سابق تبلیغ می‌شود. با این حال به خاطر کاستی‌های غیرقابل انکار در درون جبهه ساندنیست‌ها به عنوان عامل اصلی داخلی، جنگ کثیفی که از سوی آمریکا بر علیه حکومت جدید به راه انداخته شد، فشار کلیسا و بورژوازی، خروج نیروهای چپ از جبهه ساندنیست، تحولات مثبت در جامعه ابتدا متوقف و پس از چندی به عقب رانده شدند.

جناح اورتگا نشان داد که حتی یک حزب چپ‌گرا که برای رسیدن به قدرت حاضر است بسیاری از خطوط قرمز خود را کنار گذارد و قوانین دموکراتیک را زیر پا نهد با سرعت باورنکردنی می‌تواند جامعه را به سرانگیختگی و هدایت و بسیاری از دستاوردهای گذشته را محو کند. تجربه نیکارگوئه نشان می‌دهد که حتی یک دولت چپ‌گرا نیز می‌تواند به خاطر همکاری با کلیسا، حافظ منافع و اهداف کلیسا تحت لوای مبارزه با امپریالیسم و یک حکومت در ظاهر سکولار باشد. جبهه کنونی ساندنیست که خود را وارث جنبش‌های دموکراتیک در نیکارگوئه تلقی می‌کند، خود شعار «سوموزاگرایی بدون سوموزا» را به اجرا گذاشته است. [۱۳]

سرنوشت ساندنیست‌ها و فدائیان با وجود فرسنگ‌ها فاصله و اختلاف اشتراکات معینی را به نمایش می‌گذارد. اولی به قدرت رسید و برای کسب قدرت مجدد هر گونه همکاری با نیروهای مذهبی را لیبیک

گفت، دومی هیچگاه به قدرت نرسیده، اما برای همکاری با نیروهای مذهبی خود را به آب و آتش زد. هر دو به اهداف اولیه خود پشت کردند اما اولی بر مسند قدرت، دومی در آرزوی رسیدن به آن

توضیحات

هاشم آعاجری در یکی از درس‌گفتارهای خود تعریف می‌کند که قبل از انقلاب از سید علی خامنه‌ای - [۱] برای بحث و گفتگو با دانشجویان مذهبی دعوت کرده بود. در جلسه مزبور خامنه‌ای از دانشجویان در مورد کتاب «دن آرام» شولوخوف پرسیده بود. او به ویژه جلد اول آن را یکی از بهترین رمان‌های دنیا تلقی می‌کند. خامنه‌ای در آن زمان به خاطر پیپ کشیدنش معروف بود اما کشیدن پیپ در دوران مبارزه با رژیم شاه از سوی دانشجویان اسلامی قابل هضم نبود و «طاغوتی» قلمداد می‌شد. آعاجری برای دفاع از خامنه‌ای «مجبور» شده بود که به دروغ بگوید دکتر به خاطر «باد فتق؟» کشیدن پیپ را تجویز کرده بود. بنا به گفته دیگران، خامنه‌ای یک پای ثابت در جلسات روشنفکران در خراسان در پیش از انقلاب بود

بازدید هولیوود یک برنامه خبری تلویزیونی است که اخبار حوادث و افراد مشهور را پخش می‌کند. - [۲] در ویدئویی که در سال ۲۰۱۶ یک ماه قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری پخش شد، ترامپ تلاش خود برای فریفتن یک خانم متاهل را تشریح می‌کند. این ویدئو سروصدای زیادی در جریان انتخابات ایجاد کرد و موجب تفرقه در میان مسیحیان طرفدار وی شد

لازم به یادآوری است که همه مسیحیان انجیلی خود را محافظه‌کار نمی‌دانند. به عبارت دیگر آنها در - [۳] ایالات متحده طیف بزرگی را شامل می‌شوند. در این نوشته، منظور از مسیحیان انجیلی بخش بزرگی از این مسیحیان که طرفدار کسانی چون جری فالول هستند می‌باشد. از این رو در اینجا با اغماض مسیحیان انجیلی و بنیادگرا یکسان انگاشته شده است. این که باید بین «طرفداران زندگی» و «طرفداران انتخاب» تمایز قائل شد خود بحث دیگری است

در سال ۱۹۶۹ وقتی که خانم نورما مک کوروی برای بار سوم حامله شد تصمیم به سقط جنین گرفت - [۴] اما او در تگزاس زندگی می‌کرد و سقط جنین در این ایالت فقط زمانی ممکن بود که جان مادر در خطر می‌بود. به این دلیل، وی بر علیه دادستان وقت در تگزاس به نام هنری وید اعلام جرم نمود. در پرونده دادگاه از خانم نورما مک‌کوروی با نام مستعار جین رو یاد می‌شد به خاطر این نام مستعار، پرونده نام «رو را به خود گرفت. دادگاه عالی در سال ۱۹۷۳ حق را به خانم (Roe versus Wade) «در برابر وید جین رو داد که به معنی دادن حق انتخاب برای سقط جنین به زنان آمریکایی بود

باید تصریح نمود که حزب لیبرال سوئد نزدیکی بیشتری با احزاب چپ در این مورد داشت. ضمناً، - [۵] سیاست پرداخت مبلغ بسیار کم پول به زنانی که از بچه‌های کوچک خود در خانه مراقبت می‌کردند، دچار چرخش‌هایی در عرض ۶۰ سال اخیر شده است. در دهه ۱۹۶۰ زمانی که سهم زنان شاغل هنوز اندک بود،

حزب سوسیال‌دموکرات سوئد خواهان پرداخت کمک‌هزینه مراقبت از فرزندان به خانواده‌ها بود اما در آن زمان احزاب بورژوایی مخالف پرداخت چنین کمک‌هزینه‌ای بودند. بین دو دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ بیش از نیم میلیون از زنان سوئد جذب بازار کار شدند. ناگهان هم حزب سوسیال‌دموکرات و هم احزاب بورژوایی در مورد کمک‌هزینه مراقبت از کودک تغییر موضع دادند. احزاب محافظه‌کار خواهان پرداخت پول به زنان برای ماندن در خانه و مراقبت از کودکان خود شدند و سوسیال‌دموکرات‌ها پرداخت چنین کمک‌هزینه‌ای را «تله‌ای» برای نگهداشتن زنان در خانه قلمداد نمودند.

برای مقابله با اتهام «تله‌ای برای زنان» برای کمک‌هزینه یاد شده، احزاب بورژوایی عنوان کردند - [۶] که چنین کمک‌هزینه‌ای لزوماً به زنان پرداخت نمی‌شود، نکته‌ای که به لحاظ نظری درست اما از نظر عملی بی‌اهمیت بود. در سوئد کمک‌هزینه کودک و نیز کمک‌هزینه مراقبت از کودکان خردسال به طور اتوماتیک به مادر پرداخت می‌شد، مگر این که مادر از این حق خود می‌گذشت و والدین به طور مشترک اعلام می‌کردند که کمک‌هزینه‌های مربوطه می‌بایست به جای مادر به پدر پرداخت می‌شد، چیزی که بسیار بندرت اتفاق می‌افتاد. به عبارت دیگر هدف اصلی، باقی ماندن زنان در خانه برای تربیت بچه بود.

کارفرمایان معتقد بودند بنا بر قرارداد رسمی استخدام ماماها، یکی از وظایف آنها، به جز زایمان، در - [۷] شرایط ضروری سقط‌جنین می‌باشد و کسانی که به هر دلیلی - از جمله دلایل وجدانی - حاضر به انجام وظایف خود نیستند باید یا استعفا دهند و یا به علت خودداری از انجام‌وظیفه از کار اخراج شوند. «اتحاد دفاع از آزادی» این پرونده حقوقی را در شعبه‌های مختلف محلی، ملی و نهایتاً اروپایی که سال‌های متمادی طول کشید به دادگاه کشاند و در همه آنها شکست خورد.

این به معنی آن نیست که در این حزب افراد انسان‌دوست حضور ندارند. در گذشته برخی از افراد - [۸] سرشناس این حزب به پنهان کردن مهاجرین غیرقانونی می‌پرداختند، اما بسیاری از این افراد امروز سکوت اختیار کرده‌اند و یا از حزب جدا شده‌اند.

می‌توان هم وسعت نیروهای شرکت‌کننده در شورای حکومت و هم طول عمر آن را با شورای انقلاب - [۹] ایران مقایسه کرد. شورای حکومتی ۳۳ نفره نیکاراگوئه متشکل از گروه‌های بسیار متفاوتی در جامعه بود و طیف گسترده‌ای از مخالفان رژیم قبلی را در بر می‌گرفت. در ایران خمینی حتی حاضر نبود که طالقانی را به شورای انقلاب دعوت کند و به خاطر فشار زیاد مجبور به دعوت از او شد. می‌توان همکاری چند ساله در نیکاراگوئه را با عمر دولت موقت مهدی بازرگان که نه ماه بود، مقایسه کرد. ریاست جمهوری بنی‌صدر کمتر از یک و سال و نیم طول کشید. ضمن آن که بازرگان و بنی‌صدر نیروهای مذهبی نزدیک به خمینی بودند.

همکاری چامورو با جبهه ساندنیست‌ها طولانی مدت نبود، وی به خاطر کاراکتر رادیکال برخی از - [۱۰] اصلاحات انقلابی و نیز نزدیکی به اتحاد شوروی، پس از مدت کوتاهی از شورای موقت کنارگیری کرد.

اما هیچگاه به جبهه کنترها که با حمایت آمریکا با دولت انقلابی جدید می‌جنگیدند، نپیوست. چامورو در سال انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۰ کاندیدای مشترک همه مخالفین جبهه آزادی‌بخش ملی ساندنیست بود و توانست با شکست اورتگا به اولین رئیس‌جمهور زن در نیکاراگوئه بدل شود.

از ۳۹ عضو ساندنیستی پارلمان فقط دو نفر در جبهه اورتگا باقی ماندند. از میان آنها ۳۵ نفر به – [۱۱] حزب جدید پیوستند. به همین خاطر دوستان سابق جریان اورتگا را «دانیلیستا» به جای «ساندنیستا» تغییر داد Unamos پس از چندی نام خود را به MRS. نامیدند.

در سال ۱۹۹۸ دختر خوانده اورتگا، زوایلامریکا موریلو، دانیل اورتگا را متهم به آزار جنسی – [۱۲] نمود، اما مادر وی یعنی روزاریو موریلو از دانیل اورتگا حمایت کرد. شایعه است که به خاطر حمایت موریلو از اورتگا، او توانسته است مناصب مهم حزبی و دولتی را کسب نماید. باید اضافه کرد در زمانی که اورتگا به آزار جنسی متهم شد به خاطر گذشت زمان و نیز مصونیت پارلمانی اورتگا، امکان تعقیب قانونی او وجود نداشت.

قبل از انقلاب نیکاراگوئه مرسوم شد. کلیسا و بخش «Somocismo sin Somoza» اصطلاح – [۱۳] اعظم بورژوازی نه خواهان ادامه حکومت سوموزا بودند و نه از جبهه ساندنیستی طرفداری می‌کردند. آنها برای ایجاد یک حکومت میانه که بسیاری از سیاست‌های حکومت وقت را ادامه می‌داد اما سوموزا در آن جایی نداشت، تلاش می‌کردند.

منابع

Adam Kotsko, 2018, The political theology of trump, n+1

Tara Isabella Burton, 2018, The biblical story the Christian right uses to defend Trump, Vox

Daniel Silliman, 2015, Christian fundamentalism is a capitalist construct, Salone

Anne Rumberger, 2022, The making of the evangelical anti-abortion movement

Marit Widman, 2006, Vem utnyttjar vårtnadsbidrag?, Uppsala universitet

Daniel Swedin, 2022, Kristdemokrater del av global rörelse mot abort, tidningen Arbetet

Jeffrey L Gould, 2021, What the Sandinists won in Nicaragua, jacobin.com

Kenneth E Morris, 2010, Unfinished revolution, Lawrence hull books

Courtney Desiree Morris, 2018, Ortega on trial, jacobin.com

Frances Hagopian, 2008, Latin American Catholicism in an age of religious and political pluralism, Comparative politics

Einar Brentzen, 2012, Region and politics in Nicaragua, Iberoamericana

رضا جاسکی، ۱۴۰۰، چند اتفاق ساده، تارنمای اخبار روز

رضا جاسکی، ۱۴۰۱، چرا حجاب؟، تارنمای اخبار روز

رضا جاسکی، ۱۴۰۱، زن و نواندیشان دینی، تارنمای اخبار روز

رضا جاسکی، ۱۴۰۱، در باره پراگماتیسم، تارنمای اخبار روز

محسن حیدریان، ۱۳۹۰، تصویر یک جارختی بر دیوار، تارنمای بی‌بی‌سی

داود مهدوی‌زادگان، ۱۳۹۴، فقه سیاسی در اسلام رهیافت فقهی در تاسیس دولت اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(روح‌الله خمینی،؟، صحیفه نور جلد ۲۰)

استکھلمیان، ۲۰۲۲، چارلی ویمرز نماینده حزب دمکرات‌های سوئد در پارلمان اروپا خواستار واکنش در سطح اتحادیه اروپا علیه ایران شد، تارنمای استکھلمیان

استکھلمیان، ۲۰۲۲، دو ایرانی تیار از سوی حزب دمکرات‌های سوئد به پارلمان راه یافتند، تارنمای استکھلمیان

رضا جاسکی، ۱۳۹۶، آزادی دینی در پرتو آمار، تارنمای رادیو زمانه

کارل مارکس، ۱۳۵۸، خانواده مقدس

یکشنبه، ۱۴ خرداد، ۱۴۰۲

منبع فصل‌نامه مروا